واژه‌های ویژهٔ کشتی و کشتیرانی در گویش بوشهری

فرّخ حاجیانی (دانشگاه شیراز)

مقدمه

استان بوشهر با ۲۷۶۵۳ کیلومتر مربع مساحت، در امتداد ۶۲۵ کیلومتر از ساحل خلیج فارس، بین مدار ۲۷ تا ۳۰ درجه و ۱۴ تا ۱۶ دقیقهٔ عرض شمالی و ۵۰ تا ۵۲ درجه و ۵۶ تا ۵۸ دقیقهٔ طول شرقی، در جنوب غربی ایران قرار گرفته است. این استان از شمال به استان خوزستان و قسمتی از استان کهگیلویه و بویراحمد، از شرق به استان فارس، از جنوب شرقی به قسمتی از استان هرمزگان و از جنوب و غرب به خلیج فارس محدود است. مرکز استان بوشهر، شهر بوشهر است که در مدار ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقهٔ عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۵۵ دقیقهٔ طول شرقی در رأس شبه جزیره‌ای صدفی-مرجانی به شکل مثلثی مختلف الاضلاع فرورفته است. شهر بوشهر ۱۴۴۷ کیلومتر مربع وسعت و ۲۰۵۲۴۴ نفر جمعیت دارد و آب و هوای آن گرم و مرطوب است.

استان بوشهر از جهت تنوّع و گوناگونی گویش‌ها درخور توجه است. گویش‌های این استان را می‌توان به دو شاخهٔ شمالی و جنوبی تقسیم کرد. گویش‌های شمالی، شامل دشتستانی، دیلمی، لیراوی و گناوه‌ای و، گویش‌های جنوبی، شامل بردستانی، بوشهری، جمی و دشتی است.

مردم شهرستان بوشهر به گویش بوشهری سخن می‌گویند. گویش بوشهری یکی از گویش‌های ایرانی نو و از گروه گویش‌های جنوبی کرانهٔ خلیج‌فارس است. ویژگی‌های آوایی و ساخت دستوری این گویش نشان می‌دهد که به شاخه زبان‌های ایرانی جنوب غربی تعلق دارد.

گویش بوشهری، مانند بسیاری از دیگر گویش‌های ایرانی، به سبب ارتباط روزافزون بوشهری زبانان با فارسی زبانان و تأثیر فراوان زبان معیار از طریق رسانه‌های گروهی، به تدریج در حال خاموشی است.

دریا، دریانوردی، کشتیرانی و ماهی‌گیری از دیرباز از ارکان اساسی اقتصاد بوشهر بوده است. از این رو، در گویش بوشهری، کشتی و اصطلاحات مربوط به آن انعکاس بسیار وسیع داشته و جایگاه ویژه‌ای یافته است.

واژه‌ها و اصطلاحاتی که در این مقاله نقل شده صرفاً مربوط به شئون گوناگون کشتی و کشتیرانی در شهرستان بوشهر است. این واژه‌ها با واژه‌های نظیر در دیگر استان‌های ساحل نشین کشور، اساساً از حیث تلفظ متفاوت اند.

در این تحقیق برای گردآوری واژه‌ها از دو نوع روش استفاده شده است. نخست از روش تحقیق میدانی با استفاده از ضبط صوت و مصاحبه با گویشوران این گویش نظیر ملوانان، جاشوها، کارگران کشتی‌ها، ماهیگیران، لنج‌سازان، کشتی‌سازان و ناخداهای کشتی، در گروه‌های سنی بین ۴۰ تا ۷۰ ساله، اعم از باسواد و بی‌سواد و، سپس از روش تحقیق کتابخانه‌ای با مراجعه به منابع مکتوب.

abd چوب کمکی دکل کشتی که در وسط کشتی قرار می‌گیرد.

omār / amār طناب لنگرکشتی.

anč کلاف بین سطحه satha (رویهٔ فوقانی کشتی) و درّابه darrābe (دیوارهای حاشیه‌ای سطح کشتی) که این دو را به هم متصل می‌کند.

ānberting جدا شدن کشتی از لنگر.

bahriye سرباز نیروی دریایی.

balam قایق پارویی.

bandargā جایگاه اسکله و توقفگاه کشتی.

barmil چوب ضربه‌گیری که بر روی میل طفر کشتی mil-e tafar قرار می‌گیرد.

bassa طنابی که چوب شراع (بادبان) را برای حرکت ابزار و لوازم بادی به قسمت فوقانی دکل می‌برد.

bārez جدا شدن قطعات کشتی از یکدیگر.

bāzul سیخ دسته‌داری که برای پلاس سرطناب یا وصل طناب به کار می‌رود. به این وصل sonbele سنبله گویند. این سیخ در لابه‌لای سررشته‌های طناب نفوذ می‌کند تا دیگر سررشته‌های طناب را از میان آنان عبور دهد.

bendeyra چوپ پرچم کشتی.

beresāti چراغ دریایی.

bis چوب دراز و محکمی که در قسمت عقبی و پایین کشتی قرار دارد و بدنهٔ کشتی به آن متصل است و در اصل شاسی کشتی را تشکیل می‌دهد.

rādyu / bisim بی‌سیم، وسیلهٔ ارتباطی درون کشتی با بیرون از کشتی.

bita طناب خیلی کلفت کمباری که در گذشته استفاده می‌شد و امروزه به جای آن، طناب‌های پلاستیکی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

bivār طنابی که دو سوی دکل کشتی را مهار کرده است.

bold وزنهٔ اندازه‌گیری عمق آب دریا که با طنابی آن را به دریا اندازند و هنگامی که به کف آب دریا رسید با نشانه‌هایی که در طناب به کار رفته، عمق آب را تعیین می‌کند.

bondār جایگاه ومکان کوچکی که به نگه‌داری وسایل و ابزار ماهیگیری و دیگر لوازم ضروری در کشتی تخصیص یابد.

berd / bord پهلو و کنار کشتی.

bord-e γorāv پهلو گرفتن کشتی‌های کوچک در کنار کشتی‌های بزرگ.

botleyr / botler مأمور پذیرایی از کارکنان و مسافران کشتی.

boye فانوس دریایی.

buri لوله‌ای که قسمت عقبی شافت موتورلنج و کشتی در آن عبور می‌کند و به پروانهٔ کشتی متصل است.

čāftu محل جمع شدن آب نفوذی دریا درته انبار کشتی.

čekkār کشتی‌ای که بیش ازگنجایش محموله حمل کند.

čifčandal مسئول تهیهٔ آذوقه و خواروبارِ مورد نیاز کارکنان کشتی.

čileyegoy پله طنابی کشتی که در موقعیت اضطراری برای بالا رفتن یا پایین آمدن از کشتی از آن استفاده شود.

čipāpsar افسر عالی‌رتبهٔ کشتی.

čopow وسیله‌ای که برای تخلیهٔ آب درون کشتی به کار می‌رود.

da?uma نوک جلو یا سینهٔ کشتی.

da:m / dahm تصادم و برخورد دو کشتی با یکدیگر.

darrāba دیواره‌های کنارهٔ سطحهٔ کشتی.

dastur چوبی که به صورت افقی در جلوی هر کشتی قرار گرفته است و در گذشته برای مهار جلوی شراع (بادبان) به کار می‌رفته است و امروزه برای ضربه‌گیری به کار برده می‌شود.

davvār چرخ و پروانهٔ کشتی.

dāman طنابی که در قسمت طفر tafar (عقب کشتی) قرار گرفته است.

debāš مأمور خرید خواروبار و آذوقهٔ کارکنان کشتی.

degal ۱. دکل کشتی، ۲. تیر میان کشتی.

de:l ۱. انحنای درونی کشتی، ۲. کنارهٔ کشتی.

dek عرشهٔ کشتی‌های بزرگ.

demereyǰ تعهد تخلیهٔ بار کشتی در موعد مقرر. در صورتی که بار در موعد مقرر تحویل داده نشود، تاجر متعهد می‌گردد که روزانه مبلغی به عنوان خسارت و غرامت به صاحب کشتی بپردازد.

deryā دریا.

deyreh / deyre: قطب‌نمای کشتی.

dispač پاداشِ تخلیهٔ بار از کشتی پیش از موعد مقرر از طرف تاجر.

dowse تخته پهن و درازی در حدّ فاصل کشتی و اسکله که به عنوان پل برای عبور و مرور در کشتی از آن استفاده می‌شود.

edāl وضعیت تعادلی کشتی بر روی آب.

enǰineyr مدیر موتور کشتی‌های بزرگ.

eskerāb عمل زنگ‌زدایی از بدنهٔ کشتی پیش از رنگ‌آمیزی کشتی.

estamlanǰ ۱. قایق موتوری، ۲. کشتی موتوری، ۳. کشتی‌ای که سوخت آن از ذغال سنگ تأمین شود.

estanrbuš / estandbuš یاتاقان فوقانی و تحتانی کشتی.

estur فروشگاه داخل کشتی.

etfa چوبی که در کنار شلمون šalmun و بدنه کشتی قرار داده شود وا ین دو را به یکدیگر متصل کند.

fa:l برآمدگی میان سطحهٔ کشتی.

fa:riz چوبی که برای حرکت دادن قایق در آب‌های کم عمق استفاده شود.

fanna ۱. سکویی که بر عرشهٔ کشتی، لنج و قایق تعبیه شده است، ۲. مکانی که برای استراحت‌کارگران و ماهیگیری در کشتی در نظر گرفته شده باشد، ۳. قسمت فوقانی، عرشهٔ عقب یا جلوی کشتی، ۴. آسایشگاه‌کارگران کشتی که در قسمت فوقانی و در محدوده فرمان کشتی است.

fannay-e sine قسمتی از لنج که از سطحهٔ آن بلندتر است و در قسمت جلوی شناور قرار دارد.

fasmeyl نوعی کشتی مسافربری سریع‌السیر که حوزهٔ فعالیت آن در بنادر خلیج فارس و وابسته به شرکت کشتیرانی هند-بریتانیا بوده است.

fok / fēc هنگامی که کشتی از ساحل جدا گردد و با ساحل فاصله گیرد.

feydus سوت کشتی.

feylom قوطی بیست لیتری که یک سر آن روباز و چوب دستگیره در میان دهانهٔ آن به دو سو محکم شده و برای تخلیهٔ آب درون کشتی و یا برداشتن آب از دریا استفاده شود.

gallāf کشتی ساز.

gang گروهی از کارگران کشتی.

ganguman ملوانان کشتی که در هنگام بالا آوردن و پایین بردن جرثقیل در کشتی فرمان می‌دهند.
gangvey محل عبور و مرور در کشتی (راهرو کشتی).
gasl ۱. عمل کشیدن کشتی به وسیله کشتی دیگر، ۲. طناب و سیمی که با آن کشتی را کشند.
gerdi طناب‌های باریک و کوتاهی که در مواقع اضطراری در کشتی استفاده شود.
gelenbuš یاتاقان بالا و پایین درون و بستر کشتی.
gob قسمت فوقانی دکل کشتی و گنبد کشتی.
ɣorāb کشتی عظیم الجثه.
ɣorāb-dudi نوعی کشتی که سوخت آن از ذغال سنگ تأمین می‌شده است.
ɣorāv-e taši نوعی کشتی که سوخت آن از ذغال سنگ تأمین می‌شده است.
ɣosl چوبی که پاروی کشتی به آن متصل است.
hayur سوراخ‌های تحتانی شلمون šalmun و فوقانی بیس bis که برای تخلیه آب کف کشتی و زیر تلمبه تعبیه شده‌اند.
helemāl آوازی دسته‌جمعی که جاشوها هنگام به آب انداختن کشتی یا جابه‌جایی بار سنگین می‌خوانند.
herye نوعی صوت که به معنی فرود آمدن بار در کشتی توسط جرثقیل است.
hil به سوی جلو فشار دادن کشتی با دست و هل دادن آن.
hobeys / hobey نوعی صوت به معنی بالا بردن بار ومحموله به وسیلهٔ جرثقیل.
huk قلاب بزرگ جرثقیل که با آن بار را در کشتی جابه‌جا کنند.
huri / hura: ۱. نوعی قایق پارویی، با گنجایش دو یا سه نفر، که از چوبِ تراشیده ساخته شده است و بیشتر در سواحل کم‌عمق و در رودخانه مورد استفاده قرار می‌گیرد، ۲. نوعی کشتی کوچک که از کشتی بوم bum کوچک‌تر است و در امور صیادی و باربری و مسافربری مورد استفاده قرار می‌گیرد.
ǰālbut قایق.
ǰālbuti کسی که درآمد او از راه جابه‌جا کردن بار و محموله با قایق باشد.
ǰāli ۱. درِ انبارِ کشتی، ۲. درِ موتورخانهٔ کشتی، ۳. دری که برای رفتن به قسمت پایین کشتی مورد استفاده قرار می‌گیرد ۴. وسیله‌ای که از الیاف و طناب‌های محکم به صورت مشبک و تورمانند بافته می‌شود و محموله‌های کشتی را بدان وسیله بر سر قلاب جرثقیل کشتی قرار می‌دهند، ۵. درپوش مخزن و انبار کشتی.
ǰāšu کارگر کشتی.
ǰeddom عمل پهلو گرفتن دو کشتی در کنار هم بدون برخورد با یکدیگر.
ǰohāž / jehāz کشتی بزرگ.
ǰetti اسکله.
ǰip کوچک‌ترین شراع (بادبان) کشتی.

kambāl نوعی طناب محکم و کلفت که از الیاف پوست درخت نارگیل و خرما بافته و از آن در صنعت کشتی سازی استفاده شود.

kaptān فرمانده و ناخدای کشتی.

karrāni حسابدار کشتی.

katar قایقی که سینه و پاشنهٔ آن شبیه کشتی بوم bum و از سویی نیز شبیه بلم است.

keben اتاق ناخدای کشتی و جایگاه استقرار فرمان کشتی.

keleyt چوب‌هایی که پاروی کشتی meydāf به آن متصل است و در بدنهٔ کشتی تعبیه شده است.

kerow ۱. کشتی کوچک بادبانی، ۲. خدمهٔ کشتی، ۳. واحد کشتی.

koffe: قایق مدورگونه.

lanǰ کشتی چوبی موتورداری که گنجایش آن ۱۰ تا ۱۰۰ تن است.

lāmhey آوازی دسته‌جمعی که کارگران کشتی به هنگام بلند کردن شیء سنگین یا حمل بار در کشتی برای هماهنگی با هم می‌خوانند.

lefāf پارچهٔ کهنه و مندرسی که به دور طناب کشتی بسته شود و از آسیب رساندن به طناب جلوگیری کند.

leggow اصطلاحی که به هنگام بالا بردن و فرود آوردن بار کشتی به کار برده شود و بدین معنی است: «بگذار بار در انبار کشتی رود».

leggow langar اصطلاحی که در هنگام لنگر انداختن کشتی به کار برده می‌شود به معنیِ «لنگر را بیندازید»، «بگذارید لنگر پایین رود».

lohām / lehām ← گِل نشستن کشتی و زمانی که آب زیر کشتی به هنگام جزر دریا خشک شود.

lovves سرگردان ماندن کشتی و قایق در دریا هنگامی که در اثر طوفان شدید از لنگر خود جدا شده باشد.

manvar کشتی بزرگ جنگی.

mardi چوب بلندی که برای حرکت دادن قایق در آب کم عمق به کار برده شود.

maydafa چارچوب محکم عمودی شکل که برای سر پا نگه داشتن کشتی به حالت عمودی به منظور تعمیرات و بازدید از کشتی به کار برده شود.

mākowla / māčele خواروبار و آذوقه‌ای که کارگران کشتی به هنگام سفر با خود برند.

māleč ردیف دوم تخته‌های ته کشتی.

māšev مسابقه و رقابت دو کشتی با یکدیگر.

māšoveh / māšuveh / māšove: نوعی قایق کوچک.

medvār وسیله‌ای که قرقره را به حرکت درآورد و باعث چرخش دوَرانیِ آن گردد.

merreg خشک کردن آب درون کشتی و قایق.

merzāb سوراخ کنارهٔ رویه یا سطحهٔ کشتی که باعث تخلیهٔ آب درون کشتی گردد.

mesdar هنگامی که سنگینی بار کشتی به سمت سینهٔ کشتی باشد.

mešā باز شدن طناب کشتی از حلقه.

mešvāy مقدار مسافتی که کشتی در دریا طی نموده است.

metfar هنگامی که سنگینی بار و محموله کشتی به طرف پاشنهٔ آن باشد و موجب شود که پاشنه در آب فرو رود.

meydāf پاروی کشتی و قایق.

mil-e tafar میل سینه و چوبی که در پاشنهٔ کشتی به حالت افقی بر روی بیس bis قرار می‌گیرد.

moǰedemi سَرملَوان.

monda: چوب و لولهٔ عمودی که برای مهار کشتی در اسکله به‌کار برده می‌شود.

muzuri کارگر روزمزدی که وظیفه‌اش حمل و پیاده‌کردن بار و محموله از درون کشتی است.

nagle محموله و بار بسته‌بندی شده کشتی.

nahgeh / na:geh توقفگاه کشتی‌ای که از طوفان و امواج سهمگین و پرتلاطم دریا مصون مانده است.

nasifa نیمی از درآمد کشتی که پس از کسر هزینه‌ها به مالک آن تعلق گیرد.

nāku نوعی کشتی چوبی تندرو.

naždāf / neydāf پاروی قایق.

nuf علامتی که برای نجات کشتی در هنگام بروز حادثه از راه دور به‌کار گرفته شود.

owšār روانه‌کردن و انداختن کشتی به آب پس از پایان ساخت یا تعمیر و بازسازی آن.

pāšne-y kašti قسمت عقبی کشتی.

pelle-y karkābi پلهٔ کشتی‌های بزرگ که شامل دو طناب دراز پلکان مانند به موازات هم است و چوب‌هایی برای بالا و پایین رفتن کارکنان کشتی. پس از استفاده آن را جمع و در گوشه‌ای از کشتی نگه‌داری می‌کنند.

pita چوپ یا لولهٔ عمودی شکلی که در اسکله برای مهار لنج و قایق و کشتی به‌کار برده می‌شود.

qalami دکل فرعی کشتی که از دکل اصلی کوتاه‌تر است و در کشتی‌های بادبانی و جهازهای شراعی برای استفاده در شراع (بادبان) به‌کار برده می‌شود.

qomāre: اتاق ناخدای کشتی.

rag?a ساختمان پایینی قسمت عقبی کشتی.

raš برخورد قطرات امواج دریا به درون کشتی.

rāgi ۱. هنگامی که کشتی در دریا بر اثر مدِّ دریا بالا رود و مجدداً به حالت عادی بازگردد، ۲. لنگر برگرفتن کشتی‌های بزرگ.

rekkes هنگامی که کشتی، بیش از حدِّ گنجایش خود، مملو از بار و مسافر باشد.

sambuk نوعی کشتی کوچک.

sammāǰ نوعی کشتی کوچک.

sagnār حرکت دو یا چند کشتی با یکدیگر.

sarhang سرپرست کارگران در کشتی.

satha رویهٔ فوقانی کشتی.

sāɣi مایل بودن کشتی به یک سو.

sāles سومین تختهٔ دراز و پهنِ الوار مانندی که به بیس bis کشتی متصل است.

sāni دومین تختهٔ دراز و پهنِ الوار مانندی که به بیس bis کشتی متصل است.

sekneyl علامت دادن به کشتی با آینه و چراغ.

sol / sel روغن غلیظ، بدبو و قهوه‌ای رنگ که معمولاً از کوسه ماهی یا برخی ماهی‌های غیرخوراکی می‌گیرند و در کشتی‌سازی برای استحکام و جلوگیری از پوسیدگی چوب و نفوذ آب از لابه‌لای درزها و شکاف‌ها استفاده می‌شود. برای فتیله‌گذاری میان درز و شکاف چوب‌های کشتی فتیله را به روغن سل sel و بدنهٔ کشتی را با این روغن اندود می‌کنند. استفاده از این روغن کاراییِ کشتی‌های چوبی را افزایش می‌دهد.

seleng قلاب بزرگ و طناب درازی که بسته‌ها و محموله‌های کالا را به آن وصل کنند و با جرثقیل به درون انبار کشتی برند یا روی اسکله پیاده کنند.

selow meyl نوعی کشتی مسافربری کندرو که در گذشته وابسته به شرکت کشتیرانی هند ـ بریتانیا بوده و ماهی یک بار از هند به طور غیر مستقیم به سوی بوشهر حرکت می‌کرده و کالا و مسافر جابه‌جا می‌کرده است.

semleh عمل خشک کردن آب کف کشتی و قایق.

sammāri / sammār / semmeri / semmer ۱. حرکت کشتی بر روی آب با جریان آب دریا بدون صرف انرژی دیگر و بدون فرمان ناخدای کشتی، ۲. حرکت کشتی بر روی آب با باد ملایم.

senāt حرکت منظم و هماهنگ کشتی به سوی مقصد.

sengār قایقی که با طناب به کشتی متصل است و به دنبال کشتی بر روی آب دریا حرکت می‌کند.

seperveyzer / seperveyzen ناظر، کارگزار، مباشر و راهنما در کشتی.

serang سرپرست کارگران کشتی (← sarhang).

sereydān آتشدان و منقل بزرگی مخصوص پخت غذا در کشتی.

sey عمل بالا کشیدن بادبان (شراع) کشتی.

sob خارج کردن کشتی از آب دریا برای شست و شو و تعمیر.

sekun / sokān سکان، فرمان کشتی.

sowāhili نوعی چوب محکم وارداتی از آفریقا که در صنعت کشتی سازی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

sowār مکانی که به پارو زدن قایق تخصیص یابد.

supervāyzer شخصی که از سوی نمایندگی کشتیرانی، بر تخلیه و بارگیری کالا از کشتی تجاری نظارت

می‌کند.

šuwār پیوندهای عرض کشتی که به دو سوی کشتی با طناب بسته می‌شود و سطحهٔ فوقانی آن را تشکیل می‌دهد.

šafreh ابزاری که در کشتی‌سازی، برای کنده‌کاری و خالی کردن درون چوب، به کار برده می‌شود.

šalmun چوب‌های خمیده‌ای که به بیس bis کشتی متصل است. به آن بدنهٔ کشتی نیز می‌گویند.

šerā بادبان کشتی.

šetten هنگامی که کشتی یا قایق در لنگرگاه چهار لنگر (گسل) شود.

šorob هنگامی که کشتی پس از تعمیر یا بیرون کشیدن از آب، مجدداً به دریا انداخته شود. در این هنگام، معمولاً، مقداری آب از جداره‌های کشتی به درون کشتی رخنه می‌کند و پس از مدتی نفوذ آب قطع می‌شود.

šufer مسئول موتورخانه‌های کشتی‌های کوچک.

tefar / tafar پاشنه و قسمت عقبی کشتی.

tagbut ۱.یدک‌کش، ۲.کشتی کوچکی که کشتی‌های بزرگ را راهنمایی کند و شناورها را به دنبال خود کشد.

ta:ri نرده‌آسایی که در اطراف بدنهٔ کشتی و بر عرشهٔ آن نصب کنند، ۲. نوار برجستهٔ حاشیهٔ کشتی.

tak-taku نوعی کشتی کوچک.

tandil سرکارگر کشتی.

taraza چارچوب عمودی کنار گایم gāyom که دو تا در قسمت عقبی کشتی (tafar) و دو تا در قسمت میانی کشتی قرار دارد. چوب‌بست قسمت فوقانی آن به عنوان سایه‌بان استفاده می‌شود.

tarraqeh نوعی کشتی نفتکش که در گذشته برای وارد کردن نفت از آبادان به بوشهر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

tarrād نوعی قایق کوچک ماهیگیری.

tešāleh / tašāleh قایق‌هایی که در گذشته کالا را بین اسکله و گمرک جابه‌جا می‌کردند و به ساحل می‌آوردند.

tābuk / tābog / tāboq پهلو گرفتن کشتی در کنار کشتی دیگر یا اسکله.

tāliyya قرقره‌ای که در کشتی به کار برده می‌شود.

terāzeh نوعی کشتی کوچک.

telbās هنگامی که کشتی بیش از حد ظرفیت دیواره‌های آن، کالا حمل کند، دیواره‌ای مصنوعی، بافته‌شده از حصیر و الیاف، برای جلوگیری از نفوذ آب به لایهٔ پهلوهای کشتی افزوده می‌شود. به این دیواره‌های کاذب تلباس telbas گویند.

terey حرکت آرام و ملایم کشتی پس از تعمیر و بازسازی برای آزمایش و تمرین.

tiyow ۱. مرکز تجارت و اسکلهٔ قدیمی کشتی‌ها، ۲. پایانهٔ آبی.

tobbāne: فرشی که از چوب درخت خرما تهیه شده باشد و در قایق ماهیگیری به‌کار برده شود.

tuf هنگامی که کشتی یا قایقی در اثر وقوع باد شدید و طوفان و برخورد با کشتی دیگر، دچار خسارت نگردد و کارکنان آن از مهلکه نجات یابند.

wenǰ جرثقیل کشتی.

wesel سوت کشتی.

xan انبار کشتی.

xanzira پمپ تخلیهٔ آب کشتی.

xayusa طنابی که با آن امار amār به بدنهٔ کشتی مهار شود.

xur آبراه و پیشرفتگی پهن و باریک آب دریا در ساحل که محل عبور و مرور و توقفگاه کشتی‌های کوچک و قایق‌ها است.

yodfe: / yoddof چوب محکم و بلندی که برای به ساحل کشیدن و به خشکی آوردن کشتی برای شست‌وشو یا تعمیر در دو سوی کشتی و به شکل عمودی به بدنهٔ کشتی متصل می‌شود.

منابع

آل‌احمد، جلال (۱۳۶۱)، جزیرهٔ خارک درّ یتیم خلیج فارس، تهران، امیرکبیر؛ احمدی ریشهری، عبدالحسین (۱۳۷۵)، سنگستان، بوشهر، شرکت صنعتی دریائیِ ایران صدرا، مرکز بوشهرشناسی؛ چوبک، صادق (۱۳۴۲)، تنگسیر، تهران، امیرکبیر؛ دریانورد، غلامحسین (۱۳۷۷)، سیمای بندر گناوه، تهران، هیرمند؛ دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۳)، لغت‌نامه، تهران، سازمان لغت‌نامه و دانشگاه تهران؛ رائین، اسماعیل (۱۳۵۰)، دریانوردی ایرانیان، تهران، مؤلف؛ سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی (۱۳۶۲)، بندرعباس و خلیج فارس، به کوشش علی ستایش و احمد اقتداری، تهران، دنیای کتاب؛ همو (۱۳۶۲)، سفرنامه، به تصحیح احمد اقتداری، تهران، به‌نشر؛ صغیری، ایرج (۱۳۶۹)، خالو نکیسا، بنات‌النعش و یوزپلنگ، تهران، سروش؛ محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر؛ معین، محمد (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر؛ ناظم الاطباء، علی‌اکبر (۱۳۱۸)، فرهنگ نفیسی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، خیام.

❑